

مفاهیم اخلاص و اوصاف مخلصین
(از منظر مثنوی مولوی)

دکتر کرم عبادی^۱

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان

محمدرضا پاشاپور

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلیخال

چکیده مقاله:

اخلاص؛ خالص کردن، خلوص نیت و عقیده پاک داشتن، رهایی و تنزیه دل از هرگونه شایبه و کدورتی است که صفای آن را مشوب و مکدر نماید و تصفیه اعمال از تمام آلودگی‌ها، دوری از خودنمایی و عجب و سرّی است از اسرار حق در دل و جان بنده. مخلصان مهذب و آراسته به ادب و از زشتی‌ها دورند، در مقام عبودیت توجهی به غیر حق ندارند و خدا را خالصانه پرستش می‌نمایند. کمال و نقص و صحت و فساد عبادات تابع نیت و اراده خالصانه است. عبادت و بندگی حق تعالی از روی اخلاص، سبب گشایش در کارها، جوشش کوثر معرفت و چشمه‌های حکمت و دانش در دل و جاری شدن آن بر زبان، صفای عقل و قلب و آرامش و آسایش ابدی و جاودانه است. در این مقاله کوشش شده است ابعاد مختلف موضوع از منظر مثنوی مولوی به عنوان بزرگترین و کامل‌ترین اثر عرفانی مورد بررسی قرار بگیرد.

^۱- Ebadi_aukn2@yahoo.com

کلید واژه‌ها:

اخلاص، نیت، عبادت خالصانه، ادب، مثنوی مولوی.

پیشگفتار:

یکی از عوامل مؤثر در تحقق سعادت و کمال انسانی و آرامش و آسایش ابدی و جاودانه، در پیش گرفتن طریق اخلاص و یکرنگی و پاک ساختن دل و جان از آلودگی‌های این جهان ناپایدار و گذرا و رهایی از تعلقات یعنی صفای اخلاص، و پرستش خالصانه است. چنانچه به بندگان امر نشده است مگر اینکه حق تعالی را مخلصانه عبادت کنند. «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۱. تفسیر عرفانی کشف الاسرار میبندی آن را مایه رستگاری و سعادت ابدی و روش اخلاص را چون رنگ در گوهر می‌داند که بدون آن ارزشی نخواهد داشت. رساله قشیریه که از متون کهن و معتبر عرفانی است، ضمن اختصاص یک باب به اخلاص، دیدگاه‌های عارفان را درباره آن ذکر نموده و همچنین در تذکرة الاولیای شیخ عطار نیشابوری و نفحات الأنس جامی نیز سخنان بزرگان صوفیه به تفصیل بیان شده‌اند. غزالی در کیمیای سعادت و احیاء علوم الدین، در بیان اهمیت موضوع، اندکی از آن را سبب نجات دانسته است. خواجه نصیر الدین طوسی در اوصاف الاشراف، هیچ عبادت، مقام و حالی صحیح نمی‌داند مگر وقتی که قرین اخلاص باشد. از دیدگاه نجم الدین رازی در مرصاد العباد که از متون شیوای نثر عرفانی است، طی مراحل سلوک بدون آن امکان پذیر نمی‌باشد. و ادبیات منظوم عرفانی چون آثار سنایی و عطار، حافظ و مولانا، در ضمن قصص و حکایات و تمثیل در چندین جا به معنای اخلاص بر می‌خوریم و چنانچه از منابع مذکور بر می‌آید تنها عملی در درگاه احادیث پذیرفتنی است که با اخلاص و خلوص نیت همراه گردد و صرفاً محض رضای

^۱ - سوره بینه، آیه ۵.

حق تعالی باشد.

البته در میان متون عرفانی ما بی‌گمان مثنوی معنوی مولوی از جایگاه ممتازی برخوردار است، و برآستی که مثنوی صیقل دهنده روح و جان و دریای ژرفی است که می‌توان در آن به گوهرهای معنوی دست یافت و مخصوصاً هرگاه شنوندگانی مستعد و قابل پیدا کند، هزاران گل معرفت می‌رویند:

گر سخن کش یابم اندر انجمن صد هزاران گل برویم چون چمن^۱

مثنوی ملای رومی، نه فقط یکی از گرانبهارترین آثار ادبی و جامع‌ترین کتاب تصوف اسلامی و بدون تردید با حال‌ترین منظومه عرفا است بلکه در آسمان ادب تمام دنیا یکی از ستاره‌های درخشان قدر اول محسوب است و بهترین وصف آن همان عبارتی است که خود مولانا بر پشت مثنوی نوشته که: مثنوی را جهت آن نگفته‌ام که حمانل کنند و تکرار کنند بلکه تا زیر پا نهند و بالای آسمان روند که مثنوی نردبان معراج حقایق است:

نردبان آسمان است این کلام هر که از این بر رود آید به بام
نی بام چرخ کو اخضر بود بل بامی کز فلک بر تر بود^۱

مفاهیم اخلاص:

اخلاص در لغت خالص کردن، ویژه کردن، دوستی خالص داشتن، خلوص نیت و عقیده پاک داشتن است.^۳

این کلمه را از قرآن مجید گرفته‌اند و اغلب به آیه شریفه «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۴ استناد نموده و در تعریف آن آورده‌اند: حقیقت اخلاص در سلامت سالک است از دو وصف ریا و هوی و اصل در اخلاص نیت است از این جهت است که گفته‌اند: اخلاص بدون عمل بهتر از عمل بدون اخلاص است اصل و اساس اخلاص است که: «نِيَّةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ

^۱ - شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۳۸۸.

^۲ - تاریخ تصوف در اسلام، ص ۱۲۱.

^۳ - لغت نامه، دهخدا، ج ۱، ص ۱۲۹۵.

^۴ - سوره بینه، آیه ۵.

من عمله»^۱

خواجه نصیر الدین طوسی نیز در معنای اخلاص به آیات قرآن کریم استناد می‌نماید و می‌گوید: اخلاص یعنی پاک کردن چیزی از هر چیزی که غیر او باشد و با او در آمیخته باشد، و اینجا به اخلاص آن می‌خواهند که هر چه گوید و کند، طلب قربت به خدای تعالی بود و خاص خالص به سوی او کند که هیچ غرض دیگر از دنیوی و اخروی با آن نیامیزد: «الا لله الدین الخالص»^۲.

وی هر غرض دیگری را که با اخلاص در آمیزد از مصادیق شرک محسوب داشته است از قبیل: حب جاه و مال، طلب نیکنامی، طمع ثواب آخرت و ...

اخلاص در اصطلاح رهایی و تنزیه دل است از هر گونه شایبه و کدورتی که صفای آن را مشوب دارد و مکدر نماید. و تحقق در آن چنان است که تمام چیزها را چیز دیگری که غیر اوست مشوب و مکدر می‌نماید، چون از این شایبه‌ها و کدورت‌ها رها شد و صفا یافت آن را خالص نامند. و نیز گفته‌اند اخلاص امری است سخت پوشیده و پنهان که نه فرشته را از آن خبری است که تا نویسد و نه شیطان را که در آن فساد کند و نه هوی و هوس را که دگرگون نماید.^۳

و در سراج الطریق آمده: بدان ای سالک اخلاص نوری است از انوار ایزدی که در دل بنده می‌نهد و ثمره او آن است که در طاعات و احوال و انقلابات، غیری را در میان نبیند، و نفع مخلوقات به هیچ نداند، و کسب محامد نجوید، و محبت خلق نپوید، که هر طاعت بدین وجه باشد اخلاص و الا موجب سخط خدا و با ناکرده برابر است.

کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز^۴

نیز گفته‌اند: اخلاص، خلوص و تصفیه اعمال است از تمام آلودگی‌ها و سرّی است از

^۱- شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱، ص ۹۴.

^۲- اوصاف الاشراف، ص ۲۱.

^۳- شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱، ص ۹۳.

^۴- سراج الطریق، ص ۷۸ - ۷۷.

اسرار حق در دل و جان بنده^۱ و شیخ ابوسعید ابوالخیر گوید: هر دلی که در وی سرّی نیست از آنست که در آن دل اخلاصی نیست ویرا هیچ وجه خلاصی نیست^۲. حقیقت اخلاص این است که انگیزه و موجب عمل فقط یک چیز باشد و ضد آن شرک محسوب می‌شود و کاری بسیار دشوار است؛ بعضی از بزرگان گفته‌اند: در اخلاص یک ساعت نجات ابدی وجود دارد ولی بسیار کمیاب است. ابوسلیمان دارانی گفت: خوشا به حال کسی که بتواند یک قدم بردارد که در آن غیر از خدا مقصودی نداشته باشد. معروف کرخی خود را می‌زد و می‌گفت: ای نفس اخلاص بورز تا رستگار شوی.^۳

عطار از جمله کسانی است که ریا را دشمن و اخلاص را دوست می‌دارند، و هم بدین سبب است که سوز درون او در خواننده آثارش اثر می‌بخشد. از آنجا که در جامعه او ریا از بزرگترین بیماری‌های اجتماعی و اخلاقی به شمار است، هر جا که او از عشق و ایمان و حقیقت دم می‌زند از ریا بیزاری می‌جوید. بیان افکار ملامتی در آثار او نیز خود شاهد این مدعاست، و شاید بدین سبب باشد که خرّقه و طیلسان دلش خون می‌شود و به دنبال زّار و کلیسا می‌گردد یا در صف او باش می‌نشیند و فرقه سالوس را جالوب خرابات می‌کند از نظرگاه او اخلاص دوری از ریا و خودنمائی، و داشتن خلوص نیت و صدق ارادت است، هم از این رو، عملی که از بهر خلق باشد و نه از بهر خدای، در حقیقت از بهر سگ نفس است و مردود. عطار در ضمن حکایت‌های بسیار این معنی را می‌نمایاند، از جمله در حکایتی نقل می‌کند که شب مردی برای گذراندن نماز به مسجد می‌رود و چون بدین کار مشغول می‌شود، از پس پشت صدایی می‌شنود: در پندار می‌افتد که مگر کسی است که خود از بهر عبادت بدانجا آمده است، پس برای جلب توجه و رضای خاطر او دست به دعا و زاری و استغفار بر می‌دارد تا اعتقاد او در حق خویش محکم کند، اما چون صبح صادق می‌دمد می‌بیند که او سگی بیش نیست، پس شرمنده و سرافکنده می‌شود. در اینجا عطار کنایاتی ظریف به سگ نفس دارد.

^۱ - گزیده متون عرفانی، ص ۱۸۰.

^۲ - حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۷۷ - ۷۶.

^۳ - کتاب الاربعین، ص ۲۲۵.

زبان بگشاد و گفت ای بی ادب مرد ترا امشب بدین سگ حق ادب کرد
همه شب بهر سگ در کار بودی شبی حق را چنین بیدار بودی؟
ندیدم یک شب هرگز به اخلاص که طاعت کردی از بهر خدا خاص^۱

اما در مثنوی مولانا چندین جا به معنی اخلاص بر می‌خوریم که در ضمن قصص و حکایات و تمثیل‌ها آورده است که اخلاص فقط قیام به انجام عمل نیست چه آن عمل و انجامش ممکن است بدون شایبه شک و ریب و ریا و نفاق نباشد. چه بسا اعمال و عباداتی که مردمان برای نیل به درجات آخرت یا جهت مقاصد و نیاتی انجام دهند؛ و این گونه اعمال او عبادات از آن جا که برای اجر و مزدی انجام می‌پذیرد مسلماً نمی‌تواند با اخلاص و خلوص نیت توأم گردد؛ چه، عمل و عبادتی از روی اخلاص است که حتماً باید بی شایبه روی و ریا باشد، و صرفاً محض حق تعالی انجام پذیرد، و در آن شایبه حب دنیا و آخرت نباشد.^۲

و رسیدن به آن در طریقت بسیار مشکل است خاصه اخلاص در نیت و خواطر قلبی که سالک را کمتر دست می‌دهد و مولانا از آن تعبیر به اخلاص جان کرده است. چه، سالک تا در سلوک است همیشه گرفتار نفس و مکر و فریب آن است، و چه بسا که سالک خود را مخلص پندارد ولی در حقیقت به اخلاص دست نیافته باشد که سهل است بلکه نفس اماره، حظوظ و شهوات جسمانی را به صورت اخلاص به او جلوه دهد و سال‌ها ممکن است در این اشتباه بماند. بنابراین اخلاص کامل وقتی به دست می‌آید که ریشه و اساس همه آرزوها و هوی و هوس‌ها از بیخ و بنیاد کنده شود و این کاری است دشوار.

هزاران دام و دانه در راه مرغ دل سالک نهاده شده است که هر آنی او را فریب می‌دهد و به نحوی گرفتارش می‌نماید. او خدا را نجات یافته می‌داند و حال آنکه در غرقاب هلاکت غرق است و مانند آن گندم فروش که هر روز به علت دستبرد موشان موجودی انبار خود را کمتر و کمتر می‌دید، او نیز به علت نداشتن «اخلاص جان» و دستبرد دائمی غول نفس، صفای باطن و ارادت قلبی را در خود کمتر و کمتر حس می‌نماید:

^۱ - مصطلحات عرفانی و مفاهیم برجسته از زبان عطار، ص ۱۹۷.

^۲ - شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱، ص ۱۰۵.

صد هزاران دام و دانه است ای خدا
دمبدم ما بسته دانه دام نویم^۱
می رهانی هر دمی ما را و باز
ما درین انبار گندم می‌کنیم
می‌نیندیشیم آخر ما بهوش
موش تا انبار ما حفره زدست
اول ای جان دفع شرّ موش کن
گرنه موش دزد در انبار ماست
ما چو مرغان اسیر بی‌نوا
گرچه هر یک باز و سیمرغی شویم
سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز
گندم جمع آمده گم می‌کنیم
کین خلل در گندمست از مکر موش
وزفنش انبار ما ویران شدست
وانگهان در جمع گندم کوش کن
گندم اعمال چل ساله کجاست^۱

اوصاف و ویژگی‌های مخلصین:

بنده مخلص خدا بنا بر آنچه که شیخ ابونصر سراج در کتاب اللمع فی التصوف خود آورده، کسی است که مهذب و آراسته باشد و از زشتی‌ها دور و چابک در عبادت‌ها و دارای اراده پاک بوه و احوال و مقامات را پله پله بگذراند تا به صفای اخلاص برسد.^۳ چنانچه شیخ جنید بغدادی از مشایخ صوفیه گفته است که نشانه مخلص علاقه به خلوت برای مناجات با خداست و کم توجهی به اقبال و پرستش پیوسته خدا و گریز از این که مردم بدانند معامله او با خدا چه سان است.^۴ بنابراین مخلصون کسانی هستند که خداوند را عبادت می‌نمایند و در مقام عبودیت از نفوس خود غافلند و آنچه که غیر از حق است در مقام عبادت از آنها محو است، از حد عبودیت تجاوز نمی‌نمایند.^۵

مُخْلِصٌ وَ مُخْلِصٌ

مُخْلِصٌ کسی است که خود را برای خدا خالص کند ولی مُخْلِصٌ آن است که حق تعالی با لطف و فضل بی‌کران خود او را خالص نماید تا شایسته درگاه با عزتش باشد. و در این معنی در کتاب شرح التعرف کلابادی، که از متون مستند و مرجع عرفانی است، آمده: مُخْلِصٌ و

^۱ - نویم: تازه‌ای هستیم.

^۲ - همان، ص ۱۰۸.

^۳ - اللمع فی التصوف، ص ۴۳۹.

^۴ - همان، ص ۲۵۷.

^۵ - شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی، ص ۶۱۰.

مُخْلِص هر دو خوانده‌اند. آنکه مخلص به کسر خواند معنایش چنان باشد که خود را خالص گردانید از بهر ما، و آنکه مخلص خواند چنان باشد معنایش که ما او را خالص گردانیدیم از بهر خود تا ما را توانست بودن.

مولانا گوید: کسی که هنوز آینه قلبش پاک نشده، مخلص است. او هنوز پرنده را شکار نکرده و همچنان صیاد است. همینکه مُخْلِص به مُخْلِص تبدیل شود از قید و بستِ خودبینی رسته و به مقام امن و رستگاری دست یازیده است:

آینه خالص نگشت او، مُخْلِص است مرغ را نگرفته است او مُقْتَض^۱ است
چونکه مُخْلِص گشت باز رست در مقام امن رفت و بُرد است^۱

زیرا انسان مُخلص تا وقتی که از وجود موهوم و هستی مجازی خود خالص نشود همواره در خطر دام الهی است. اشاره است به حدیث: وَ الْمُخْلِصُونَ عَلَىٰ خَطَرٍ عَظِيمٍ.^۳ «مخلصان در خطری بزرگ هستند.» زیرا که مخلص هنوز در راه است و به مقصد نرسیده است؛ و راهزنان نیز بی‌شمارند. تنها کسی از گزند راهزنان جان سالم در می‌برد که در پناه خدا باشد:

ز آنکه مُخلص در خطر باشد زدام تا زخود خالص نگردد او تمام
ز آنکه در راه است و، رَهْزَن بی‌حدست آن رهد، کو در امانِ ایزد است^۴

انسان جلیل‌القدری که ایمانی پاک و خالص دارند شهوات و غرایز حیوانی نمی‌تواند به هویت معنوی آنان آسیب بزند چه بر نفس خود غالب‌اند. شهوت، بنده و مطیع پاکدلان است چنانچه مثلاً طلا در میان آتش نمی‌سوزد زیرا خالص و بدون غش است. کافران مانند طلای تقلبی هستند و پاکدلان مانند طلای ناب، و هر دو در بوته امتحان قرار گرفته‌اند. همین‌که طلای تقلبی را در بوته زرگری قرار دهند فوراً سیاه می‌شود اما وقتی طلاب ناب را درون بوته

^۱- شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۴۰.

^۲- مُقْتَض: شکارچی.

^۳- احادیث مثنوی، ص ۵۳.

^۴- شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۴۰.

بنهند خالص بودن آن نمایان می‌گردد:

زر نسوزد زانکه نقد کان بود	لیک شهوت بنده پاکان بود
اندرین بوتله درند این دو نفر	کافران قلب اند و پاکان هجو زر
زر در آمد، شد زری او اعیان ^۱	قلب چون آمد، سیه شد در زمان

شکوه کعبه و فضیلت ادب

شکوه و عظمت خانه کعبه به سبب صفا و اخلاص بانی آن یعنی صفات حضرت ابراهیم (ع) می‌باشد چنانکه مولانا نیز در مثنوی معنوی بدان اشاره می‌کند: این که می‌بینید لحظه به لحظه بر شکوه و جلال کعبه افزوده می‌شود، به سبب اخلاصی است که حضرت ابراهیم (ع) در بنای آن داشت. فضیلت و شرف آن مسجد (مسجد الحرام) به خاک و سنگ آن مربوط نمی‌شود، بلکه شرافت آن بنا بدین خاطر است که در قلب معمار آن، هیچ حرص و ستیزی وجود ندارد. از اینجا می‌توانیم این نتیجه را بگیریم که هر خانه‌ای که با نیت خیر و دور از حرص و طمع ساخته شود روز به روز بر خیر و برکتش افزوده می‌شود.

کعبه را که هر دمی عزای فزود	آن ز اخلاصات ابراهیم بود
فضل آن مسجد ز خاک و سنگ نیست	لیک، در بناش حرص و جنگ نیست

نه کتاب‌های آنان (پیامبران) مانند کتاب‌های دیگران است، و نه مساجد و معابد آنان شبیه مساجد و معابد دیگران است، و نه کسب و مال و زندگی شان؛ زیرا هیچ کس نمی‌تواند مانند انبیاء در امور خیر خالصاً لوجه الله کار کند. هر فردی هر قدر که نیکوکار باشد، بالاخره به نوعی انگیزه شخصی خود را نیز در کار خیر وارد می‌کند تا چه رسد به کسانی که عامل محرکه شان در خیرات اسم و رسم و صیت و صوت است.

نه ادب پیامبران به دیگر مردم شبیه است، و نه خشم و کيفر و خواب و قیاسی و سخنانشان. یعنی احوال انبیاء کلی با احوال مردمان تفاوت دارد. پیامبران برای رضای خدا آداب را رعایت می‌کنند و به دیگران درس آداب می‌دهند، خشم و قهر آنان نیز برای ارضای نفس نیست. همچنین خواب آنان نیز عبادت است. استقلال و گفتارشان نیز از فطرت توحیدی شان

^۱ - شرح جامع مثنوی، دفتر دوم، ص ۲۶۱.

نشأت می‌گیرد نه برای اظهار فضل و منکوب کردن این و آن. هر کدام از انبیاء نوعی دارای شکوه و جلال‌اند، و پرنده روحشان با بال و پری دیگر به پرواز در می‌آید. مرتبه معنوی انبیاء از جمیع مردمان بالاتر است و ارواح طیبه آنان تنها با رضای حق و به مقصد وصال به مقام قرب الهی پرواز می‌کند و هیچ انانیتی در آنان نیست.

نه کتَبشان مَثَلِ کتَبِ دیگران نه مساجدشان، نه کسب و خان و مان
 نه آدبشان، نه غَضَبشان نَه نکال^۱ نه نُعاس^۲ و نه قیاس و نه مَقَال
 هر یکی‌شان را یکی فَرَى دگر مرغ جانیشان طایر از پَرَى دگر^۳
 دگر

مولانا در مثنوی معنوی خود، رعایت ادب را از ضروریات سلوک می‌داند و ترک آن را باعث لغزش و عقب ماندگی و در نتیجه نقض و انحراف سالک می‌داند. در نظر او ترک ادب در هر مرحله‌ای از مراحل سلوک بدون عقوبت نخواهد ماند، و اغلب گرفتاری‌های ظاهری و باطنی سالکان به علت همین عدم توجه به مسأله ادب و یا ترک آن است. پس سالک باید همیشه از خدای ولی التوفیق بخواهد تا او را در ادب نگاه دارد تا گرفتار مصائب و عقوبات ترک آن نگردد:

از خدا جویم توفیق ادب بی‌ادب محروم ماند از لطف رب^۴
 رب

نیل به مقام کمال و شخصیت برتر انسانی مستلزم بکار بستن آداب زندگی و احکام دینی و شرعی است، زیرا هیچ یک از اعمال و کردار آدمی در حیات فردی و اجتماعی اش مقصود بالذات نمی‌باشند، بلکه اسبابی هستند که او را در جهت رسیدن به غایت آفرینش که قرب الهی و مشاهده جمال ربوبی است، یاری می‌رسانند. تحقق این امر با رعایت حدود شرعی و توجه به نیت و روح و اعمال یعنی مراعات ادب میسر می‌گردد، چرا که ادب، طریقه

^۱ - نکال: مجازات سخت، درس عبرت.

^۲ - نُعاس: چرت، پینکی. در اینجا منظور خواب است.

^۳ - همان، ص ۳۴۳.

^۴ - شرح اصطلاحات تصوف، جلد ۱، ص ۱۳۷.

پسندیده، خوشخویی و نیکخویی، آراسته شدن به فضایل انسانی و اخلاق حمیده و صفات پسندیده، جوشش چشمه حکمت و دانش، نگاهداری و صیانت نفس، محصول صفای دل و حضور قلب و پایه تمام محاسن اخلاقی و سبب نیل به سعادت ابدی و سرمدی است. از آنجا که مخلصان همه کارهای خود فقط برای رضای خدا انجام می‌دهند، پیامبران الهی که در بالاترین مراتب اخلاص قرار دارند و ادب کامل نیز در نزد آنان است، برای رضای حق مراعات ادب می‌نمایند و چنانچه صاحب تفسیر عرفانی کشف الاسرار در بیان رمز و راز برگزیده شدن حضرت ابراهیم(ع) به عنوان خلیل و دوست خدای تعالی^۱، به رعایت آداب حضور حضرت حق جل جلاله اشاره می‌نماید و اینکه آن حضرت همه چیز خود را در طبق اخلاص نهاد و با ادب خالصانه روی به جانب حق نهاد و به چنان مقام شایسته‌ای رسید که حتی فرشتگان را به تحسین و شگفتی واداشت.^۲

عبودیت و بندگی خالصانه

بی‌گمان مهم‌ترین صفت و ویژگی مخلصان عبودیت و بندگی خالصانه حق تعالی است؛ و در حقیقت بهترین حالتی که یک بنده مؤمن می‌تواند داشته باشد، حالت عبودیت و بندگی اوست که در واقع نقطه اوج و کمال انسانیت اوست و هرچه بیشتر در تکمیل مقام بندگی خود بکوشد به همان اندازه در نزد حضرت حق جل جلاله از عزت و کرامت بیشتری برخوردار می‌شود. و لذا می‌بینیم بزرگان در آرزوی آن بوده‌اند که یک بار خداوند آنها را به صفت بنده بخواند تا خنده شادی آنها را از عرش بگذراند. چنانکه پیر طریقت خواجه عبدالله انصاری گوید:

الهی! اگر یک بار بگویی بنده من، از عرش بگذرد خنده من.^۳ پیداست که منظور از عبودیت فقط انجام عباداتی چون نماز و روزه و... نیست و بلکه عبودیت وقتی تمام می‌شود که بنده تمامی کارهای خودش را به حق واگذارد؛ ذوالنون مصری از عرفای بزرگ گوید: عبودیت آن است که بنده او باشی در همه حال، چنانکه او خداوند توست در همه حال.^۴

^۱- اشاره است به آیه شریفه: «واتخذ الله ابراهیم خلیلاً».

^۲- کشف الاسرار میبیدی، جلد ۱، ص ۷۲۵ - ۷۲۴.

^۳- فصوص الحکم شرح خوارزمی، ص ۸۰۹.

^۴- تذکرة الاولیاء، ص ۱۵۲.

حقیقت بندگی و جوهر عبودیت یعنی اتصال به حق و استغنا از غیر است که به انسان شایستگی درک حقایق و وصول به مقام قرب و یقین و حضور و شهود را می‌بخشد.^۱ انسان وقتی به خود می‌نگرد، به روشنی می‌بیند که خود به خود دارای هیچ کمالی نیست و هرچه از علم و قدرت و لطف و دیگر مظاهر کمال در خود می‌یابد و نیز نعمت‌های بی‌کرانی که در اختیار او قرار داده شده و حتی وجودش، محض و بخشش حق تعالی است و او یکپارچه نیاز و تعلق است، سراپای وجود او را شوق عبودیت و بندگی فرا می‌گیرد.

فضایل عبادت خالصانه

عبادت خدای تعالی از روی صدق و اخلاص دارای فضائل و برکات بسیاری است، چنانکه مولانا در مثنوی می‌فرماید: وقتی که خالصانه به سوی حق رفتی، ولو یک کتاب هم نخوانی، گشایش‌های بسیاری در کارهایت پدید آید و فتوح بی‌شماری می‌یابی. و اگر از این راه منحرف شوی، دچار فساد و تباهی خواهی شد:

چون چنین رفتی، بدیدی صد گشاد چون شدی در ضد آن، دیدی فساد^۲

اگر خالصانه به طاعت و عبادت پردازی، ولو یک کتاب هم نخوانی، در سینه خود علمی شگرف خواهی یافت:

ورکنی خدمت، نخوانی یک کتاب علم‌های نادره یابی زجیب^۳

حکمت که خیر کثیر است در مدرسه اخلاص فراهم می‌گردد و کوشش معرفت از چشمه زلال خلوص می‌جوشد و هر درجه‌ای از اخلاص زمینه زمزم زندگانی است.^۴ در صوفی نامه عبادی آمده:

پس مرید را حلیه اخلاص بیاید در حرکت و سکون، چنان که هر چه کند از عبادت و خدمت در آن مخلص باشد و محض قصد او به طلب رضا و ادای فرمان خداوند عالم باشد

^۱- اخلاق و تربیت اسلامی، ص ۴۶.

^۲- شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۲۳.

^۳- همان، ص ۵۳۱.

^۴- تحریر تمهید القواعد، ص ۱۲.

که بداند که معبود مطلق و اصل عبودیت او است و هر عبودیت که در آن اخلاص نباشد مجاز است و مجاز را بر درگاه عزت قدر و قبول نیست. و چون مرید مخلص و صادق گشت، در اعمال دولت‌ها بیند. از آن اخلاص بندها گشاده شود و مفاتیح رحمت از حضرت به وی فرستد. و آن جا که مشایخ جمله فرموده‌اند. غرض نه مجرد نشستن و ناخوردن مرید است که مراد آنست تا به جمعیت خاطر مخلص گردد، تا به اخلاص او مفتاح درگاه الهام شود.

چنان که رسول علیه السلام عبارت کرد که: «من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه»^۱ اگر چهل سال بنشیند به جای آن چهل روز، یا چهارصد روز به عوض آن، چون مخلص نباشد و دل به نور اخلاص آراسته نباشد هیچ فتح و فتوح نیابد که نظر خداوند بدان اخلاص نیست اما هر که چهل روز به اخلاص خلوت و جمعیت پیش گیرد و نور اخلاص بر دل گمارد، و رقیب و حارس خویشتن گردد، خواطر او جاسوسان ملاء اعلی گردند که اخبار علم علوی به وی آرند و چشمه‌های حکمت به حکم رحمت در دل پدید آید و زبان او به بیان و تبیان ایمان ناطق شود که «من کان الله کان الله له»^۲

سهروردی در علت تسمیه اربعین، در حدیث نبوی و قرآن مجید، تمسک به حدیث مشهور در آثار صوفیان نموده است که «خَمْرَ طِينَه آدَم بِيَدِهِ اَرْبَعِينَ صَبَاحاً» و پس از شرح ارتباط این کلمه در حدیث با رفع حجب از سالک در چهل روز خلوت آورده است «بنده سالک در این چهل روز هر روزی به واسطه اخلاص عمل الله تعالی یک طبقه از طبقات جبلت ترابی که مبعده بنده است عن الله تعالی منکشف می‌شود تا در چهل روز کامل ایام خلوت آن چهل طبقه حجاب روز تخمیر را کشف کند. و نشان تأثیر اربعین در سالک و علامت صدق او در خلوت و نشان آن‌که در این اربعین به شرایط اخلاص وفا کرده است، آن است که چون از خلوات اربعین بیرون آید، بیش به دنیا رغبت نکند و زهد نماید و از دار غرور دور شود و به دار الخلود باز گردد. جهت آنکه ترک دنیا از ضرورت و لوازم حکمت است در دل. و هر که به دنیا رغبت نماید و زهد نکند علامت آن باشد که در خلوت بر هیچ حکمتی ظفر نیافته است و هیچ حاصلی نکرده و هر که را بعد از اربعین در باطن حکمت الهی پدید نیاید از آن باشد که

^۱ - هر کسی چهل روز برای خدا اخلاص ورزد چشمه‌های حکمت از زبانش جاری و ظاهر شود، مرصاد العباد، ص ۲۹.

^۲ - صوفی نامه عبادی، به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، جلد ۱، ص ۹۹.

شرایط خلوت او به خلل بوده است و اخلاص به جای نیاورده است و هرکه اخلاص به جای نیارد خدای را عبادت نکرده است. جهت آن که خدای تعالی عبادت بی اخلاص را قبول نمی‌کند. قال الله تعالی «و ما امروا الا ليعبد الله مخلصين له الدين»^۱

طاعات و عبادات، عقل و قلب را صفا می‌دهد. اما عقل و قلبی که محتجب در گناه و زنگار جرم و جریرت باشد دیر صفا پیدا می‌کند در حالی که عقل و قلبی که از زنگار گناه پاک باشد با عبادت زودتر جلا می‌یابد چنانچه در مثنوی شریف آمده که:

این عبادت بر انسان واجب شده است تا آینه عقل را روشنی و شفافیت بخشد، زیرا انجام عبادت قلب را صفا می‌دهد. ولی اگر آینه از اصل و اساس خراب باشد، صیقل دادن در مدتی طویل می‌تواند آن را صاف و پاکیزه سازد. و اما آینه‌ای که ممتاز و خوش جنس است صیقلی اندک برایش کافی است و با اندک، شفاف می‌شود:

تا جلا باشد مر آن آینه را	که صفا آید زطاعت سینه را
لیک گر آینه از بن فاسدست	صیقل او را دیر باز آرد به دست
و آن گزین آینه ^۲ که خوش مغرس ^۳ است	اندکی صیقل گری آن را بس است ^۴

این فضایی که خداوند به بندگان برگزیده خود عطا فرموده تنها نمونه و آیتی است برای نشان داده نتایج وفاداری به پیمان الهی و بندگی خالصانه او.^۵ بنابراین چون اعتقاد خالص آمد، مؤمن خالص باشد و هر عمل که بیارد، مراد وی رضای خداوند باشد، نه طمع ثواب و خوف عقاب.^۶

وقتی مقتدای عارفان پاکباخته، علی (ع) در مناجاتی می‌نالد: الهی ما عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، لکن وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ. و فرزندش امام صادق (ع) همین

^۱- شرح اصطلاحات تصوف، جلد ۱، ص ۱۵۹.

^۲- گزین آینه: صفت و موصوف مقلوب. یعنی آینه‌ای که ممتاز است.

^۳- مَغْرَس: قلمستان، جای نهال کاری. مراد از «خوش مَغْرَس» خوش جنس و مرغوب است.

^۴- شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۱۴۰.

^۵- همان، ص ۳۳۶.

^۶- انسان آرمانی و کامل، ص ۲۴۲.

دستور العمل را تنها وسیله تقرّب به درگاه باری تعالی می‌شناساند، مطمئن می‌شویم که مشخصه عمده عبادت‌ها و ریاضت‌های عرفانی، پالودن ذهن از افکار و خیالات مادی و غیر الاهی است به هنگام عبادت تا آن حد که «در دل (سالک) نه بیم دوزخ بود نه امید بهشت، بلکه خود دوستی حق تعالی، دوستی دنیا و آخرت را از دل وی برگرفته بود و از هر چه جز وی است ننگ دارد که بدون التفات کند.»^۱

کمال و نقص و صحت و فساد عبادات تابع نیت صادق و اراده خالصه است، و هر قدر عبادات، از شرک و شوب نیات، خالص‌تر باشد کامل‌ترند. و هیچ چیز در عبادات به اهمیت و تخلیص آن نیست. زیرا که نسبت نیات به عبادات، نسبت ارواح به ابدان، و نفوس به اجساد است. چنان‌که پیکره آنها از مقام ملک نفس و بدن آن صادر شود، و نیت و روح آنها از جنبه باطن نفس و مقام قلب صادر شود. و هیچ عباداتی بی نیت خالصه مقبول درگاه حق تعالی نیست.^۲

اصولاً این مضمون که عارف دل در گرو دنیا و آخرت ندارد، از مصادیق بارز و مشخصه عرفاست. و سخن حافظ که «سرم به دنیا و عقبی فرود نمی‌آید» ناظر است بر این موضوع. رابعه عدویه، آن نادره زن دریای عرفان که منزلتی بس بزرگ در تاریخ فرهنگ اسلامی دارد، وقتی می‌گوید: خداوندا! اگر تو را از بیم دوزخ می‌پرستم، در دوزخم بسوز و اگر به امید بهشت می‌پرستم، بر من حرام گردان و اگر برای تو تو را می‌پرستم، جمال باقی دریغ مدار. و یا ابن عربی: دل محبان خدا شکافته شد، و آنان جلال و عظمت پروردگار را به نور دل دیدند... و آن اندازه که قدرت دارند او را می‌پرستند، آن هم نه به طمع بهشت و نه به خاطر خوف از جهنم، بلکه از آن جهت که او را دوست دارند. این دستور العمل را فرا یاد آدمی می‌اندازد که «آدمی در اندیشه ثواب و عقاب عمل نیک و بد خویش باشد، هرگز عشق الاهی را درک نخواهد کرد» و یا وقتی بایزید بسطامی از اعمال عبادی عابدان و دینداران ریایی می‌نالد و می‌گوید: «در طاعت چندان آفت است که حاجت به معصیت کردن نیست» نظر بر همین اخلاص در طاعت دارد و تحذیر از طاعت و عبادت مصلحتی و دروغی، بر همین

^۱ - درد طلب، ص ۱۷۳.

^۲ - رابطه نیت و اخلاص، ص ۳۷ به اختصار.

اساس است که هشدار می‌دهد «توبه از گناه یکی است و از طاعت هزار»^۱ از منظر مولانا در مثنوی معنوی، ایمان و عبادت بنده خالص، فقط برای جلب رضایت و خواست حضرت حق تعالی است، نه برای به دست آوردن باغ و درختان و جویباران بهشت. بنده خالص، از کفر پرهیز دارد و این پرهیز نیز فقط برای رضای حق است، نه برای ترس از عذاب آخرت:

هست ایمانش برایِ خواستِ او نی برایِ جَنّت و آشجار و جُو
ترکِ کفرش هم برایِ حق بُوَد نی زبیم آنکه در آتش رود

دو بیت فوق اشاره است به این فرمایش حضرت امیر المومنین علی (ع): «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ: وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ. وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.» «گروهی خداوند را به جهت نیل به بهشت می‌پرستند که اینان سود گراند. و گروهی خداوند را به جهت بیم از دوزخ می‌پرستند که اینان بردگانند. و گروهی خدا را می‌پرستند به جهت آنکه او را شایسته سپاس می‌بینند و اینان آزادگانند. بعدها مضمون این کلام از برخی مشایخ طریقت شنیده شده چنانکه نقل است که سفیان ثوری از رابعه عدویه پرسید: بهترین چیزی که بنده به آن، به خدای تعالی تقرب جوید کدام است؟ گفت: «آن که بداند که بنده از دنیا و آخرت، غیر وی را دوست نمی‌دارد.»^۲ نیز ابوطالب مکی در کتاب خود به نام «قوت القلوب» از قول ابوحازم مدنی نقل می‌کند: من شرم دارم از پروردگارم که او را از بیم آتش بپرستم، زیرا در این هنگام بنده‌ای نابکار را مانم که اگر نترسد کار نمی‌کند و نیز شرم دارم او را برای بهشت عبادت کنم، زیرا در این هنگام به مزدوری سیه کار مانم که اگر مزدش ندهند کار خود را به انجام نرساند. من خدا را به خاطر خودش عبادت می‌کنم.^۳

و سرانجام اینکه از دیدگاه مولانا در مثنوی سعادت و آرامش و آسایش انسانی در اخلاص

^۱ - درد طلب، ص ۱۷۵ - ۱۷۴.

^۲ - نفعات الانس، ص ۶۱۴.

^۳ - شرح کبیر انقروی، جزء دوم، دفتر سوم، ص ۷۱۲. به نقل از شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۹۶ - ۴۹۳.

است و رنگ اخلاص و صدق و تقوی و یقین تا ابد برای عبادت کنندگان باقی خواهد ماند:

کار اخلاص است و خالص بودن است در پی اخلاص و صدق آسودن است
رنگ صدق و رنگ تقوی و یقین تا ابد باقی بَوَد بر عابدین^۱

^۱ - همان، دفتر چهارم، ص ۱۲۰۳.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- آشتیانی، سید جلال، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- ۳- ابوروح، جمال الدین، حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، ۱۳۷۱.
- ۴- احمد فقیه، محمد حسن، رابطه نیت و اخلاص، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۰.
- ۵- جامی، نور الدین عبدالرحمن، نفحات الانس، اطلاعات، ۱۳۵۷.
- ۶- جوادی آملی، عبدالله، تحریر تمهید القواعد، الزهراء، ۱۳۷۲.
- ۷- چوری، مصنف، سراج الطریق و راهنمای اهل تحقیق، انتشارات کردستان، ۱۳۷۸.
- ۸- خوارزمی، تاج الدین حسین بن حسن، شرح فصوص الحکم ابن عربی، باهتمام نجیب مایل هروی، انتشارات مولی.
- ۹- دشتی، محمد، نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام، مؤسسه فرهنگی، انتشاراتی شاکر، ۱۳۷۹.
- ۱۰- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۶۵.
- ۱۱- رازی، نجم، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- ۱۲- رزمجو، حسین، انسان آرمانی و کامل، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۱۳- رهبر، محمدتقی و محمدحسن رحیمیان، اخلاق و تربیت اسلامی، سمت، ۱۳۷۷.
- ۱۴- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸.
- ۱۵- سراج طوسی، ابونصر، اللمع فی التصوف، ترجمه مهدی مجتبی، اساطیر، ۱۳۸۲.
- ۱۶- صارمی، سهیلا، مصطلحات عرفانی و مفاهیم برجسته از زبان عطار، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ۱۷- طباطبایی مجد، غلامرضا، درد طلب، نشر ابو، ۱۳۷۶.
- ۱۸- طوسی، خواجه نصیرالدین، اوصاف الاشراف، به اهتمام سید مهدی شمس الدین، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹.
- ۱۹- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، تذکرة الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، زوار، ۱۳۷۲.
- ۲۰- غزالی، امام محمد، کتاب الاربعین، ترجمه برهان الدین محمدی، اطلاعات، ۱۳۸۰.

- ۲۱- غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، زوار، ۱۳۶۶.
- ۲۲- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- ۲۳- گوهرین، سیدصادق، شرح اصطلاحات تصوف، زوار، ۱۳۸۰.
- ۲۴- مستملی بخاری، اسماعیل، شرح التعرف لمذهب التصوف، تصحیح محمد دشتی، اساطیر، ۱۳۶۳.
- ۲۵- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، امیرکبیر، ۱۳۷۱.